

# انقلاب را به خاطر بسیار، انقلابی مردنی است

پاسخی به چند اشتباه رایج در خصوص انقلاب

روزبه گیلاسیان



## ۱. پرسش یا پاسخ انقلاب

انقلاب یک پاسخ است. انقلاب یک پرسش نیست که بتوان به آن پاسخ گفت. کسی که خود را در برابر این پرسش قرار می‌دهد که «انقلاب یا نه انقلاب؟» از اساس انقلاب را به یک پرسش مبدل ساخته است در حالی که انقلاب نه یک پرسش، بلکه یک پاسخ است. انقلاب پاسخی به یک وضعیت است. انقلاب پرسش وضعیت نیست (آن گونه که مثلاً دموکراسی پرسش یک وضعیت است)؛ بلکه انقلاب پاسخ پرسش‌های برآمده از بحران وضعیت است. این پاسخ را می‌توان پذیرفت یا نپذیرفت؛ اما آن چه آن را پذیرفتنی می‌کند یا پس می‌زند نه خواست ما بلکه برآمدن از پس نبرد با بحران‌های وضعیت است. در نتیجه انقلاب پاسخی به نیاز یا تمنای ما نیست بلکه انقلاب پاسخی به نبرد با وخامت‌های وضعیت است.

پس دست‌کم دو دسته در این میان اشتباه می‌کنند: اول آنانی که انقلاب را به عنوان یک پرسش مطرح می‌کنند. پرسش‌هایی در خصوص «انقلاب یا نه انقلاب؟»، «انقلاب چیز خوبی است یا چیز بدی است؟» و ... دوم آنانی که سعی می‌کنند انقلاب را از حالت پاسخی به شرایط وضعیت خارج ساخته و آن را مبدل به پاسخی غیرمشروط به نیاز و تمنای خود سازند. کسانی که با پاسخ انقلاب، به نیاز خود و تمنای خود پاسخ می‌گویند. آنها انقلاب را به عنوان پاسخی در خود و برای خود مطرح می‌سازند.

## ۲. ریشه‌های انقلاب یا بی‌ریشگی‌های انقلاب

همواره سعی شده است که برای هر انقلاب ریشه‌هایی پیدا کنند تا بدین وسیله تاریخی از علت‌ها را برای آن جعل نمایند. در مقابل باید گفت انقلاب ریشه ندارد یا دست کم ریشه‌ای در معنای اصطلاحی که همگان به کار می‌برند ندارد. تدریس کتاب «ریشه‌های انقلاب» نوعی از همین تلاش برای ریشه‌یابی‌هایی است که انقلاب را به ریشه‌های خودخواسته منتسب می‌سازد. مثلاً برای همین انقلاب ۵۷ چه ریشه‌هایی را می‌توان متصور شد؟ یکی آن را ادامه‌ی نافرجام نهضت مشروطه می‌داند. یکی آن را انتقام شیخ فضل‌الله نوری از روشنفکران مشروطه می‌داند، یکی ریشه‌اش را در کودتای مرداد ۳۲ می‌بیند. یکی ریشه‌اش را در خرداد ۴۲ می‌جوید. یکی اصلاحات ارضی و انقلاب شاه و ملت. یکی مبارزات چریکی دهه‌ی ۵۰. یکی بالارفتن قیمت نفت. یکی تز حقوق بشر کارتر. یکی شب‌های شعر گوته. یکی چاپ مقاله توهین‌آمیز روزنامه‌ی اطلاعات. یکی شنیده‌شدن صدای انقلاب توسط شاه. یکی فاجعه‌ی کشتار ۱۷ شهریور. یکی به آتش کشیدن سینما رکس آبادان. یکی اعتصاب کارگران شرکت نفت. یکی شکسته‌شدن حکومت نظامی و پیوستن ارتش به مردم. یکی تصرف صدا و سیما ملی و ...

۲

منظور از ریشه‌ی انقلاب چیست؟ چرا باید انقلاب ریشه داشته باشد؟ آیا ریشه نام دیگر علت است؟ اگر تمام عوامل برشمرده‌ی بالا به انقلاب ختم نمی‌شد، مثلاً به کودتایی چون ۲۸ مرداد می‌انجامید، تمام عوامل بالا را باید ریشه‌های کودتا می‌خواندیم؟ آیا کنکاش برای ساختن ریشه‌ای برای انقلاب یک کنکاش هویتی/تصاحبی نیست؟ یعنی می‌خواهیم با برشمردن ریشه‌ی انقلاب آن را به خود و حرکت خود منتسب سازیم؟ مثلاً بگوییم سرچشمه‌ی انقلاب سال ۴۲ بود، یا سال ۴۹ و تشکیل گروه جنگل یا کودتای ۲۸ مرداد؟ اما اگر انقلاب ریشه ندارد، آیا باید گفت انقلاب از هوا می‌آید؟ شاید بیاید. فرض کنید انقلاب در همان معنای لغوی‌اش اتفاقی طبیعی باشد. همان انقلاب تابستانی یا زمستانی. مهم نیست که انقلاب از کجا آمده است، مهم این است که انقلاب می‌تواند از هر کجا بیاید. آیا این بدین معناست که برای آمدن آن نمی‌شود کاری کرد بلکه باید منتظر بود بیاید یا نیاید؟ به یک معنا نمی‌شود برای آمدن آن کاری کرد. به این معنا که نمی‌توان انقلاب را با شناسایی ریشه‌های آن فراخواند. نمی‌توان انقلاب را معلولی دانست که تنها کافی است علت وجودی‌اش را مهیا سازیم تا حی و حاضر شود. انقلاب معلولی با عصاره‌ی زیر بغلی نیست که بتوان آن را صرفاً از یک طریق و با یک تئوری ایجاد کرد. به همین معنا انقلاب، خود، آمدنی نیست. انقلاب یک پیشامد یا حاصل یک پیشامد نیست بلکه چیزی است که باید آن را به عنوان یک پاسخ همواره ساخت و پروراند.

### ۳. پیش از انقلاب و پس از انقلاب

پیش از انقلاب در پی تدارک انقلاب هستیم، پس از انقلاب در پی حفظ انقلاب؛ اما هیچ‌کدام از این دو به انقلاب ربطی ندارند. آنچه می‌توان انقلاب نامید درست در لحظه‌ی پیش از انقلاب وجود دارد. چیزی بین تدارک و حفظ، بین پس‌زدن و پیش‌کشیدن. جایی و لحظه‌ای که قدرت دست فرد بخصوصی نیست، و به همین دلیل همه فکر می‌کنند قدرت در دست آن‌هاست. سوژه در لحظه‌ی انقلاب سوژه‌ی تصمیم‌گیر نیست بلکه سوژه‌ی اجرا شدن است. در لحظه‌ی انقلاب فاصله بین تصمیم و عمل، از بین می‌رود. تصمیمات به صورتی برق‌آسا مبدل به عمل می‌شوند و عمل‌ها پیوسته با تصمیمات پسینی حمایت می‌شوند. سوژه در انقلاب یک سوژه‌ی اجراگر است. او کارگر مبارزه‌ی انقلاب است.

تنها با ثبت انقلاب و تشکیل دولت انقلاب است که می‌توان به پیش و پس انقلاب اشاره کرد. در همان لحظه که انقلاب را می‌نامیم آن را می‌کشیم. چرا که آنچه باید تغییر می‌کرد اکنون حفظ می‌شود. انقلاب با تشکیل دولت، به سمت استقرار می‌رود. این قرار یافتن با به پیروزی رساندن انقلاب به انقلاب پایان می‌دهد. اما این پایان همچنان امکان ایجاد یک انقلاب دیگر و بازگشت جوادان انقلاب

را مهیا می‌سازد. اکنون اگر کسی به دنبال انقلاب باشد بی‌شک او یک ضد انقلاب است. انقلابی کسی است که انقلاب را حفظ می‌کند اما چیزی که پس از انقلاب حفظ می‌شود، دولت مستقر از پس انقلاب است نه خود انقلاب. چیزی به نام دولت انقلابی وجود ندارد، آنچه هست دولت پس از انقلاب است. این انقلاب نیست که فرزندان خود را می‌خورد، این دولت (پس) انقلاب است که فرزندان انقلاب را می‌خورد.

#### ۴. تدارک انقلاب به چه معنایی است؟

نمی‌توان انقلاب را برنامه‌ریزی و اجرا کرد. انقلاب یک برنامه‌ی سیاسی قابل پیاده‌سازی نیست. در این صورت آیا تدارک برای انقلاب موضوعی بی‌معنی است؟ تدارک برای انقلاب به معنای برقراری پیوندهایی جهت انتقال سیاست از بدن فردی (حزبی) به بدن جمعی است. از لحاظ تشکیلاتی به این معناست که شما می‌توانید در لحظاتی که باید تمرین انقلاب را مشق و پخش نمایید. مشق و پختی که باید کالبدی در مقیاس جمعی داشته باشد. لازم نیست برای انقلاب کردن جمع شویم، مهم این است که چگونه می‌توانیم در لحظاتی از تاریخ با پخش شدن خویش امکان انقلابی کردن وضعیت را رقم زنیم.

بسیاری از نیروهای چپ با گرایش‌های چریکی، انقلاب ایران را غیرمنتظره می‌دانستند. آنها خود را مهیای چنین انقلابی نمی‌دیدند. می‌گفتند طبق تحلیل‌های آنها احتمال انقلاب قریب‌الوقوع در ایران بعید بود. علت عدم تشکلیابی و واگذار کردن جریان انقلاب به نیروهای مذهبی را نیز همین عدم آمادگی خود می‌دانستند. به گفته‌ی بعضی از آنها پروسه‌ی انقلاب تکمیل نشد تا در کوران مبارزه، خط و ربطها و اعتمادها و عدم اعتمادها و عیارها تشخیص داده شود. به عبارتی پروسه‌ی انقلاب ابتر ماند و کودک انقلاب، زود از موعد به دنیا آمد. اما همین افراد نمی‌گویند که آیا این انقلاب برای مذهبی‌ها، قابل پیش‌بینی بود؟ آنها چگونه می‌توانستند خود را تدارک ببینند؟ می‌گویند آنها شبکه‌هایی را از سال‌ها در اختیار داشتند، چیزی نبود که آن را یک‌شبه تدارک ببینند. خُب، سوال این است که آیا این تدارک را نمی‌شد حدس زد؟ نمی‌شد با آن کاری کرد؟ نمی‌شد آن را به نفع نیروهای مترقی‌تر بسیج کرد؟ و از همه مهمتر این شبکه آیا هنوز وجود ندارد؟ آیا در قبال آن فکری شده است؟ آیا تدارک برای انقلاب چیزی به غیر از ساختن شبکه‌هایی این‌چنینی است؟ شبکه‌هایی که به ظاهر کارکردی دیگر دارند اما در زمان و موعد مورد نظر می‌توان به آنها به عنوان زاغی‌ی مهمات نگاه کرد.

بحث دیگر، فارغ از تدارک تشکیلاتی، داشتن توان روحی جهت پذیرش انقلاب به عنوان پاسخ است: دست‌شستن از نگاه موعدگرایی انقلابی با تمسک به این ایده که هر حرکتی می‌تواند انقلابی شود، فقط تا آنجا که به صورتی انقلابی با آن رفتار شود. لازم نیست هر حرکتی به صورت انقلابی شروع شود تا روایت ورود در آن را صادر نماییم؛ می‌توانیم در هر حرکتی، با شرط تأمین حداقل‌ها، در آن نقش انقلابی خود را رقم زنیم. حتی ممکن است فرصت نیابیم نقش انقلابی خود را رقم زنی ولی می‌توانیم، دیگر بازیگران عرصه را شناسایی و برای پاسخ انقلاب مهیا سازیم.

در این صورت انقلاب دو دشمن عمده دارد:

۱- افرادی که فکر می‌کنند انقلاب را می‌توان با تدارکات جمعی به صرف نیت انقلاب متشکل و سازماندهی کرد. یعنی تشکل یافتن جهت انقلاب کردن.

۲- افرادی که حاضر نیستند به هر چیز نگاهی انقلابی در جهت پذیرش و رادیکال‌سازی داشته باشند بلکه به هر رخدادی در عرصه‌ی اجتماعی نگاهی واپس‌گرایانه، مشکوک و غیرقابل اعتماد دارند. رادیکالیسم آنها منفی است از این جهت که هیچ چیز را واجد آن سطح از منزله‌بودن رادیکال نمی‌دانند که در آن مشارکت کنند. کسانی که حاضر نیستند با حفظ دیدگاه انقلابی خود، خود و دیدگاه خود را در عرصه‌ی اجتماعی در موقعیت‌های خاص به صورت کنش‌گرانه و نه به صورت نفی هر کنشگری عیان سازند. این به معنای

عدم حفظ شأن و پرستیژ و ادغام خود در هر تحرک و بازیچه‌ساختن خویش نیست، مساله نه حل‌شدن در هر جریان، بلکه مبدل‌نشدن به یک توده‌ی سفت و سخت غیرقابل حل است.

#### ۵. بسط مفهوم انقلاب در عرصه‌های خرد

آیا می‌شود بدون انقلاب در ساحت نظام سیاسی، در جایی دیگر انقلاب کرد؟ مثلاً آیا می‌شود از انقلاب در جنسیت، انقلاب در آموزش و پرورش، انقلاب در فرهنگ یا در اقتصاد سخن گفت؟ انقلاب‌های علمی چطور؟ بی‌شک هیچ حکومت مسلطی نمی‌تواند علیه خود انقلاب کند. شاه نمی‌تواند مدعی انقلاب سفید شود. در اینجا اصلاحات هر چقدر هم که بنیادی باشد نام‌گذاری انقلاب بر آن نقض غرض است. اما آیا این نگاه سیاسی به انقلاب که تنها رویایش ساقط‌سازی دولت است نباید خود را با نگاهی جزئی‌تر و فروتنانه‌تر جایگزین سازد؟ مثلاً آیا نباید به تقلید از گفته‌ی مشهور «قدرت همه‌جا هست و آن را نباید یکسر در دولت و سر پادشاه دید»، انقلاب را نیز چیزی ممکن در همه‌ی عرصه‌های خرد و جزء دانست؟ در اینجا پیچی گمراه‌کننده وجود دارد.

۴

آیا حوزه‌ای خارج از دسترس دولت وجود دارد؟ مثلاً آیا نظام خانواده و تحول یا حتی انقلاب در آن به هر شکل و شیوه‌ای در جایی با دولت و قانون برخورد نمی‌کند؟ حوزه‌ی موسیقی چطور؟ آیا برای ایجاد تحولات انقلابی در این حوزه، هیچ گونه‌ی اصابتی با دولت و قانون دولت صورت نمی‌گیرد؟ حوزه‌ی کار، حوزه‌ی فرهنگ، حوزه‌ی شعر، حوزه‌ی ورزش، حوزه‌ی تماشگری، حوزه‌ی دستفروشی، حوزه‌ی دانشجویی، حوزه‌ی سینما و ... همه گویی در جاهایی با دولت و قانون دولت برخورد می‌کنند. گویی دولت به گونه‌ای در همه‌جا چنبره زده است که هر تحولی در هر جزء به درگیری با دولت می‌انجامد. پیچ قضیه اینجاست: آیا باید برای تحول در تمام این عرصه‌ها ابتدا به تصرف عرصه‌ی دولت و انقلاب در ساختار سیاسی پرداخت؟ یا از طریق تحول در هر یک از این حوزه‌ها می‌توان دولت را به مبارزه طلبید؟ مسئله این نیست که یکی از این دو را به دیگری اولویت دهیم. اگر دولت در همه‌جا حضور دارد، هر جنگ در هر حوزه‌ای نوعی رویایی با دولت است، وسوسه می‌شوم بگویم اگر دولت در همه‌جا هست، اگر دولت در سر جای خودش نیست، چه بسا جنگیدن با دولت به عنوان یک ساختار سیاسی انتزاعی جنگیدن با یک غیبت است. از وسوسه می‌گریزم، جنگیدن با دولت در مقام یک جنگ سیاسی می‌تواند سبب ایجاد تحول در عرصه‌های خرد شود، همچنین جنگ در عرصه‌های خرد می‌تواند گریبان دولت را در هر عرصه‌ای بگیرد.

اما هنگامی که سخن از انقلاب است، انقلاب نمی‌تواند بدون دستکاری در کلیت، به صورت جزئی رخ دهد. انقلاب باید چارچوب معنابخش هر حوزه‌ی جزئی را در هم بشکند و این چارچوب معنابخش، چیزی جز نظم نیست که از طریق دولت و سازوکارهایش بر بدنه‌ی جامعه سوار شده است.

#### ۶. تصمیم‌گیری به نفع انقلاب

در موقعیت‌های خطیر بین مردم و انقلاب باید انقلاب را انتخاب کرد. هیچ انقلابی بدون اعمال دوزی از خشونت محقق نمی‌شود. بهترین تصمیم‌ها و گذاردن تصمیم به مردم است نه کنترل مردم. به عبارت دیگر بهتر است به انقلاب اجازه داد تا از طریق مردم جریان خود را بجوید. اگر اداره‌ای باید باشد اداره‌ی مردم به سوی انقلاب است نه افسارانداختن به گردن انقلاب برای در امان نگاه داشتن مردم. افرادی که این شانس را می‌یابند تا با دادن اعلامیه و بیانیه، امکان اداره‌کردن یک انقلاب را عهده‌دار شوند در صورتی که این اصل را نادیده بگیرند، انقلاب را در نطفه خاموش می‌سازند. جمعیتی را که برخاسته است اگر برجای بنشانی، بازایستادن آن دشوارترین کار است. جنبشی که فروکش کرد، فراشده نمی‌یابد مگر در یک موقعیت دورتر.

روز ۲۱ بهمن سال ۵۷، هنگامی که ارتش از ساعت ۱۶ تا ۶ صبح اعلام حکومت نظامی کرد و این مدت را به ساعت ۱۲ نیز افزایش داد، [آیت‌الله] خمینی در پاسخ از مردم خواست بی‌اعتنا به حکومت نظامی به خیابان‌ها بیایند. طالقانی در تماسی تلفنی با [آیت‌الله]

خمینی که نیم‌ساعت هم به طول انجامید از او خواست تا مانع حضور مردم در خیابان‌ها شود. با این استدلال که ارتش قرار است حمام خون به راه بیاندازد. قرار است با توپ و تانک خیابان‌ها را اشغال کند و مردم را به خاک و خون بکشد. اما [آیت‌الله] خمینی نپذیرفت. طالقانی با ناراحتی گوشی را قطع کرد. نتیجه‌ی تصمیم انقلابی [آیت‌الله] خمینی در برابر تصمیم انسان‌دوستانه‌ی طالقانی، شکست حکومت نظامی بود. روز ۲۲ بهمن جلسه‌ی ستاد ارتش در ساعت ده صبح تشکیل شد. همه به اتفاق آرا تصمیم گرفتند که ارتش با حمایت از مردم اعلام بی‌طرفی کند. خبر ساعت یک ظهر با قطع برنامه‌ی عادی رادیو پخش شد. ساعتی بعد مردم صدا و سیما را اشغال کردند و انقلاب در اصطلاح به پیروزی رسید. تصمیم انقلابی یعنی تصمیم‌گیری به نفع انقلاب نه به نفع مردم. این چیزی بود که [آیت‌الله] خمینی به خوبی آن را اجرا کرد. این مثال گرچه به صورت تاریخی نقض شده است اما نشان می‌دهد که چگونه خیلی‌ها که در شرایط مشابه در این موقعیت‌ها قرار گرفته‌اند نتوانسته‌اند آن را اجرا کنند، و حال آنکه وسواس نریختن خون از دماغ یک آدم با منطبق انقلاب سازگار نیست.